

يَخْتَصُّ الْمُضَارِعُ بِالْأَعْرَابِ (معرب بودن) فَيَرْتَفِعُ بِالتَّجَرُّدِ عَنِ النَّاصِبِ وَ الْجَازِمِ.
و يُنْصَبُ بَارْبَعَهُ أَحْرَفٌ لِنَ وَ هِيَ لِتَاكِيدِ (۱) نَفْيِ الْمُسْتَقْبَلِ وَ كَيِّ وَ مَعْنَاهَا السَّبْبِيَّةُ وَ أَنْ وَ هِيَ
حَرْفٌ مُصَدَّرٌ وَ الَّتِي بَعْدَ الْعِلْمِ (۲) غَيْرُ نَاصِبِهِ (مخففه از مثقله است) وَ فِي أَنْ الَّتِي بَعْدَ الظَّنِّ
وَ جِهَانِ وَ إِذْنِ وَ هِيَ لِلْجَوَابِ وَ الْجَزَاءِ وَ تَنْصِبُهُ مُصَدَّرَةٌ (در صدر کلام) مَبَاشِرَةٌ (چسبیده و بی
فاصله) مَقْصُودًا (هرسه حال هستند) بَعْدَ لَلِاسْتِقْبَالِ نَحْوِ إِذْنِ أَكْرَمَكَ لِمَنْ قَالَ أَزُورُكَ وَ يَجُوزُ
الْفَصْلُ بِالْقِسْمِ وَ بَعْدَ التَّالِيَةِ لِلْوَائِ (لام تقویت) وَ الْفَاءِ (یعنی بعد از واو و فاء می آید) وَ جِهَانِ.

نصب به آن تقدیری:

تَكْمِيلٌ وَ يَنْصَبُ بَانَ مَضْمَرِهِ جَوَازًا بَعْدَ الْحُرُوفِ الْعَاطِفَةِ لَهُ عَلَيَّ اسْمٍ صَرِيحٍ نَحْوِ لَبَسَ عِبَاءً
وَ تَقَرُّ عَيْنِي وَ بَعْدَ لَامٍ كَيِّ إِذَا لَمْ يَقْتَرَنْ بِ «لَا» نَحْوِ أَسْلَمْتَ لِأَدْخَلِ الْجَنَّةَ وَ وَجُوبًا بَعْدَ خَمْسَةِ
أَحْرَفٍ لَامِ الْجُحُودِ وَ هِيَ الْمَسْبُوقَةُ بِكُونِ مَنْفِيٍّ نَحْوِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَوْ بِمَعْنَى أَلِيٍّ أَوْ
إِلَّا نَحْوِ لَلزَّمْنِكَ أَوْ تُعْطِينِي حَقِّي (تا حقم را بدهی یا مگر ...) وَ فَاءِ السَّبْبِيَّةِ وَ وَائِ الْمَعِيَةِ
الْمَسْبُوقِينَ بِنَفْيِ أَوْ طَلَبِ نَحْوِ زُرْنِي فَأَكْرِمَكَ وَ لَا تَأْكُلِ السَّمَكَ وَ تَشْرَبِ اللَّبْنَ وَ حَتَّى
بِمَعْنَى أَلِيٍّ أَوْ كَيِّ إِذَا أُرِيدَ بِهِ (ه=مضارع) الْإِسْتِقْبَالَ نَحْوِ أَسِيرٌ حَتَّى تَغْرِبَ الشَّمْسُ وَ أَسْلَمْتَ
حَتَّى أَدْخَلَ الْجَنَّةَ فَإِنَّ أَرَدْتَ الْحَالَ كَانَتْ حَرْفَ ابْتِدَاءٍ (=استینافیه).

- (۱) متعلق ل وضع محذوف است بنابراین شیخ بهایی معتقد است که اصل وضع به این قصد نبوده است بلکه ممکن است این غرض هم گاهی حاصل شود.
- (۲) در اصطلاح منطقه، به یقین، علم گویند. اما در اصطلاح نحوین به این صورت است که مثلاً از صفر تا ۲۰ درصد را شک گویند و از ۲۰ تا ۷۰ را ظن گویند و از ۷۰ به بالا را علم گویند.

مطالبی که شیخ بهایی فرموده است نظر بصربیین است در حالی که کوفیون معتقدند که مثلاً خود حتی، فاء و ... ناصب هستند و آن در تقدیر نیست. نظر استاد هم این است که حق در این مورد با بصربیین است.

نواصب فعل مضارع:

۱. لن:

○ برای تأکید نفی مستقبل به کار میرود نه برای تأیید نفی (یعنی نفی ابدی نمیکند). شیخ بهایی بر خلاف مشهور که میگویند برای نفی ابد وضع شده است، میگوید که وضع به این منظور نیست بلکه گاهی ممکن است که این غرض هم محقق شود. به عبارت دیگر لن به دو منظور به کار میرود:

(۱) نفی فعل استقبالی

(۲) تأکید این نفی

۲. کی

کی به معنای سببیت است. البته در مورد سببیت دو قول است:

(۱) ماقبل سبب مابعد است

(۲) مابعد سبب ماقبل است

▪ اسلمتُ کی ادخلَ الجنةَ

اسلام آوردم به خاطر اینکه وارد بهشت شوم.

توجه کنید که در دو قولی که وجود دارد، یکی سببیت ذهنی مد نظرش بوده است و دیگری سببیت خارجی. مثلاً سببیت ذهنی به این صورت است که میگویند تصور ورود به بهشت سبب اسلام آوردن میشود اما آنچه سبب خارجی است این است که اگر اسلام آورده شود سبب خارجی است برای ورود به بهشت. بنابراین یک مثال بر هر دو قول و تعبیر قابل تطبیق است.

۳. أن

از حروف مصدریه است و دو قسم دارد:

(۱) بعد از ماده عِلْم و مانندش (إِطْمَأَنَّ و ...) باشد.

○ آن مخففه از مثقله است و نه آن ناصبه. یعنی آن بوده که مثقله است.

▪ عِلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرَضَى (مزمل/۲۰)

(۲) بعد از ماده ظن و مانندش (حَسِبَ و ...) باشد.

○ جایزالوجهین است.

■ أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا (عنکبوت/۲)

۴. اِذْن

حرف جواب و جزاء است و در آن واحد هم جواب است و هم جزاء که توضیحاتش به این قرار است

■ متکلم: انا ازورک ... پاسخ: اذن اکرِمک

زیارتت میکنم ... در آن هنگام تو را گرامی میدارم.

■ انا ازورک اذن تُکْرِمُنِي

زیارتت میکنم و تو در آن هنگام مرا اکرام میکنی.

در این مثال هر دو جمله را متکلم بیان کرده است.

(۱) جواب:

جمله ای که اذن در آن قرار گرفته است جوابی است که متکلم از جمله ماقبل داده است و در جواب کسی که به شما گفته انا ازورک یعنی زیارتت میکنم. بنابراین حرف جواب است

(۲) جزاء:

جمله ای که اذن در آن قرار گرفته است جزاء و پاداشش برای مضمون جمله ماقبل است. البته این با جزاء که در شرط و جزاء متفاوت است و تعلیقی در این جملات وجود ندارد در حالی که در جملات شرطیه تعلیق وجود دارد.

شرایط ناصب بودن اذن:

(۱) باید در صدر کلام باشد.

اگر در میان کلام بیاید دیگر ناصب نیست و معنایش هم همان است اما به این معنا نیست که نمی آید.

اگر صدارتش به این صورت بود که بعد از «واو» یا «فاء» عاطفه قرار بگیرد، همچنان به صدارت باقی است اما عمل کردن اذن، **جوازی** است نه وجوبی.

- (۲) متصل به فعل باشد. فاصله ای میان اذن و فعل نباشد.
 البته فاصله به قَسَم جایز است.
- (۳) زمان فعل مضارع باید استقبال باشد.
- به خلاف: أُحِبُّكَ ... پاسخ: اذن تَصَدَّقُ: راست میگویی. مضارع حال است و اذن عمل نکرده است.

موارد نصب مضارع به «أن» مقدره:

۱. موارد جوازی:

در این موارد، جوازاً آن تقدیر گرفته میشود:

- (۱) بعد از حرف عطف ای که فعل مضارع را بر اسم صریح عطف کند. و اسم صریح در مقابل اسم مؤول است و تأویل به مصدر نرفته است.
- و لُبْسِ عِبَاءَةٍ و تَقَرَّرَ عَيْنِي
- در این مثال واو عاطف فعل تَقَرَّرَ را عطف کرده به لِبْسِ که اسم صریح است. تقدیر این است و آن تَقَرَّرَ عَيْنِي. این واو معیت است.
- معنا: همان فقر و چادر ساده ای که داشتیم همراه با چشم روشنی، بهتر است از این است که لباس کاخ نشینان را بپوشم.

(۲) بعد از لامِ كَى:

- یعنی لامی که افاده معنای علیت میکند به شرط اینکه بین لام و فعل مضارع لا فاصله نشده باشد که در این صورت اظهار آن واجب است.
- جئتك لأزورك

۲. موارد تقدیر وجوبی:

(۱) بعد از لام جُحود

لامی که بعد از ماده کون منفی به ما یا به لم می آید. وجه تسمیه این است که جحد به معنای انکار است و عرب وقتی میخواهد مطلبی را از ریشه نفی کند از این ماده استفاده میکند.

▪ ما كان اللهُ ليعذبهم

▪ لم يكن اللهُ ليغفر لهم

(۲) بعد از «أو» که به معنای الی یا الا باشد.

▪ لَلزِمَنَّكَ أَوْ تُعطيني حقی

(۳) بعد از فاء سببیتی که بعد از طلب یا نفی واقع شده باشد.

▪ لا تَطْعُوا فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي (طغیان نکنید تا به دنبالش اگر طغیان کنید غضب من بر شما حلال میشود) (مثال برای طلب)
توجه کنید که نهی نیز از اقسام طلب است. امر، نهی و استفهام و ... طلب هستند.

▪ لا يُغْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا (مثال برای نفی)

(۴) بعد از واو به معنای مع که بعد از **نفی** یا **طلب** آمده باشد.

▪ لا تَأْكُلِ السَّمَكُ وَ تَشْرَبُ الْبَنَ

واو به معنای مع است به این معنای اینکه ماهی و لبن را با هم نخورید.

(۵) بعد از «حتی» ای که به معنای الی (انتهای غایت) یا کی (تعلیل) باشد البته به

شرط اینکه فعل مضارع استقبالی باشد و در غیر این صورت ما بعدش مرفوع

میشود و حتی استینافیه یا ابتدائیه هستند.

▪ أَسْلَمْتُ حَتَّى أَدْخُلَ الْجَنَّةَ (حتی = کی

▪ سَرْتُ حَتَّى أَدْخُلَ قَمَ (حتی = الی آن)